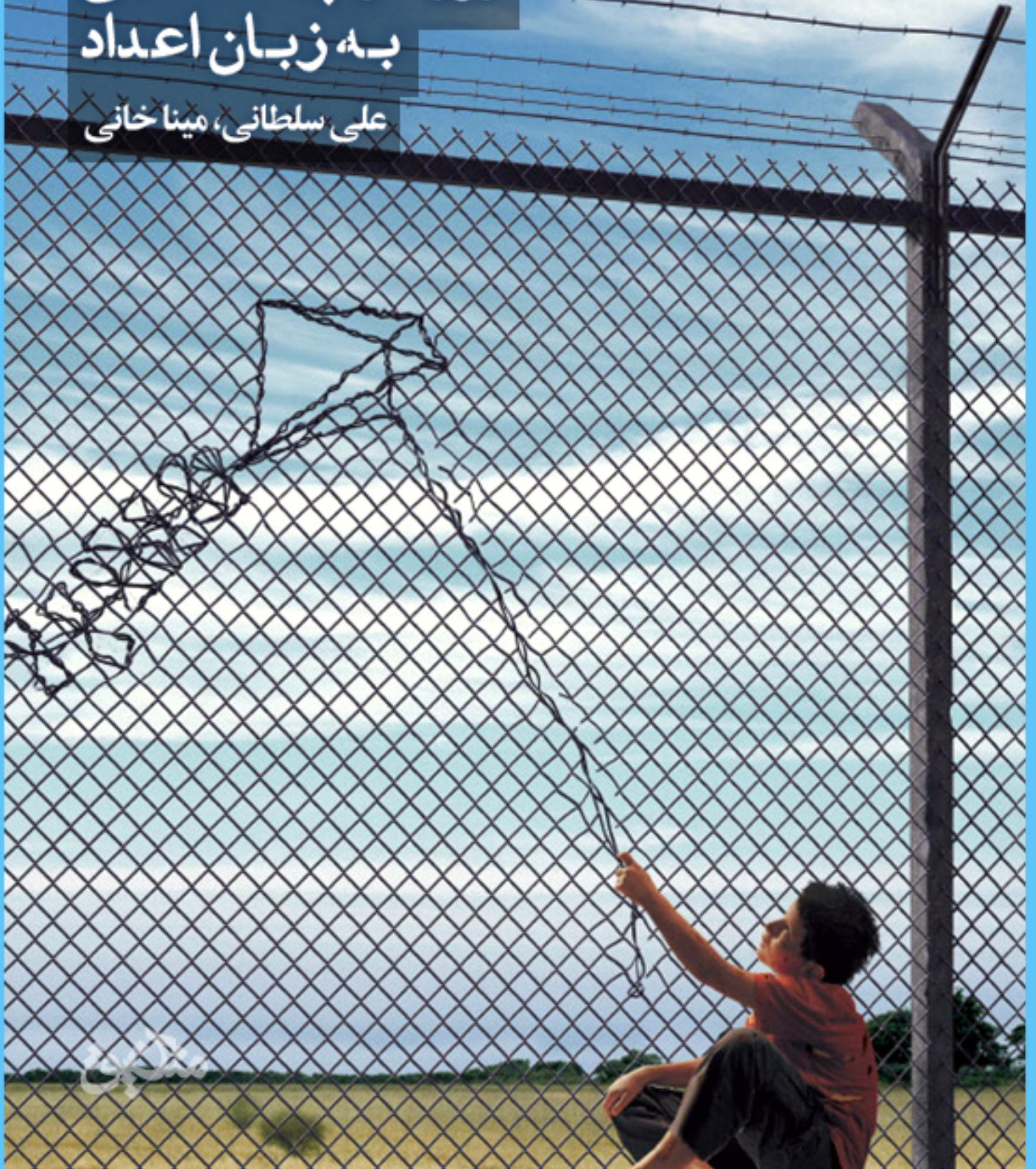


فلاخن

شماره‌ی ۲۷

روزگار پناهندگی  
به زبان اعداد

علی سلطانی، مینا خانی



مجله‌ی  
فلاخن

فلاخن

شماره ۲۷

روزگار پناهندگی

به زبان اعداد

علی سلطانی، مینا خانی

من پون

طبق تحقیقات کمیساریای عالی حقوق بشر در سازمان ملل متحد بیش از ۶۰ میلیون آواره در کل دنیا در حال فرار هستند و این تعداد رو به افزایش است. نیمی از آنها را کودکان تشکیل می دهند. بیشتر آنها از کشورهای سوریه، افغانستان، عراق و سومالی می آیند و بیشتر آنها در مناطق داخلی کشورهای خودشان آواره شده اند. تنها بیست میلیون از آنها قادر به ترک کشوری که از آن فرار می کنند شده اند. از آغاز سال ۲۰۱۵ تا اگوست ۲۰۱۵ تنها ۲۵۶۹۳۸ پناهجو در آلمان درخواست پناهندگی داده اند و از میان آنها تنها قریب به ۲۲ درصد از کشور سوریه بوده اند. در مجموع ۲۸ درصد پناهجویانی که در آلمان درخواست پناهندگی داده اند از آلبانی و کوزوو می آیند و ۸ درصد از صربستان. از لحاظ آماری عراق با قریب به ۶ درصد، افغانستان ۵ درصد، مقدونیه ۴ درصد، اریتره قریب به ۳ درصد، بوسنی و هرزگوین ۲ درصد و پاکستان ۱/۶ درصد در مراتب بعدی قرار دارند. چیزی حدود ۲۲ درصد باقی مانده نیز از مابقی کشورها هستند. بر اساس آمارها تعداد آوارگان از شروع جنگ داخلی سوریه (۲۰۱۱) رو به افزایش است و بیشتر پناهجویان در شرایط فعلی در کشورهایی مثل ترکیه، پاکستان، لبنان، ایران و اتیوپی حضور دارند. به طور معمول ورود پناهجویان در فصل تابستان - به علت مناسب بودن مسیر دریایی و زمینی ای که طی می کنند - شدت می گیرد. آلمان به عنوان اولین کشور پردرآمد اروپا و چهارمین کشور پردرآمد دنیا و بعد از آمریکا و روسیه سومین کشور تولیدکننده ی اسلحه در دنیا با بیشترین «تقاضای پناهندگی» مواجه است. از دلایل این مساله غیر از اقتصاد قدرتمند آلمان در اروپا و جهان مسیر ساده تر زمینی رسیدن به آلمان برای پناهجویانی است که از مسیر یونان در حال حرکت اند. بر اساس تحقیقات موسسه ی ام.دی. آی در آلمان اما این کشور با توجه به در نظر گرفتن وضعیت اقتصادی، مساحت و میزان

جمعیت کشورهای اروپایی در پایان سال ۲۰۱۴ در رده‌ی ششم تا هشتم پذیرش پناهنده در اروپا بوده است و در مقیاس جهانی این رقم به سیزده تا پانزده می‌رسد.

آلمان همچنین تا پایان سال ۲۰۱۴ بزرگترین رقم پرونده‌های باز و بی‌جواب پناهجویان را با ۱۷۰ هزار پرونده‌ی رسیدگی نشده، داراست. ۱.

دادن آمار دقیق آوارگان رسیده به خاک آلمان و همچنین درصدهای دربرگیرنده‌ی آوارگان از مناطق مختلف را از این جهت لازم دانستیم که تحریف این آمار و تخمین آماری ۸۰۰۰۰۰ آواره‌ای که به خاک آلمان می‌رسند (قرار است برسند) توسط منابع آماری و کلان‌رسانه‌های آلمان در اواسط تابستان ۲۰۱۵ فضای سیاسی آلمان و به تبع آن اتحادیه‌ی اروپا را نسبت به مساله‌ی پذیرش پناهجویان به شدت تحت تأثیر قرار داد.

همانطور که در آمار بالا آمده است از آغاز جنگ داخلی در سوریه تعداد آوارگان در حال فرار روند رو به رشدی داشته و این مساله از سال ۲۰۱۱ شروع شده است اما سیاست‌های مربوط به پذیرش پناهجویان در این چند ساله‌ی اخیر در آلمان تغییر خاصی نکرده بود. نتیجه این که آلمان روز به روز با تقاضای پناهندگی بیشتری مواجه می‌شد و بر تعداد کسانی که بی‌پاسخ می‌ماندند، اضافه می‌شد و همینطور تعداد کسانی که پاسخ می‌گرفتند، به دلیل پذیرش پناهجویان سوری با توجه به مساله‌ی جنگ داخلی در سوریه هم با رشد نسبی روبه‌رو بود. اما آن چه مشخص است این بود که سیاست مشخصی برای «پذیرش پناهندگان» بیشتر در نظر گرفته نشده بود.

به بیان دیگر با نگاهی دقیق به آمار آوارگان در حال فرار در سراسر دنیا، تعدادی که با توجه به مسیرهای سخت فرار به مرزهای اروپا می‌رسند و تعدادی که با توجه به قوانین دوبلین توانایی ارایه‌ی درخواست پناهندگی در آلمان را خواهند داشت به مراتب پایین‌تر از تعداد آوارگانی است که در حال حاضر در مسیر حرکت به سمت اروپا و مشخصن آلمان هستند. در اینجا ما با این سؤال مواجه می‌شویم که عدد تخمینی ۸۰۰ هزار پناهجویی که قرار بود تا پایان سال ۲۰۱۵ درخواست پناهندگی خود را در آلمان به ثبت برسانند از کجا آمد؟

در تابستان سال ۲۰۱۵ هنوز چیزی از رسیدن بخشی از «سیل آوارگان» در حال حرکت به سمت آلمان نگذشته بود که عدد «تخمینی» هشتصد هزار پا به بحث‌های سیاسی مربوط به پذیرش پناهندگان باز کرد. این عدد تخمین جمهوری فدرال آلمان بود در رابطه با میزان آوارگانی که تا پایان

سال ۲۰۱۵ قرار بود به آلمان برسند و نقش مشخص این عدد نیز در این مباحث توضیح «اعلام ناتوانی» جمهوری فدرال آلمان از پذیرفتن و اسکان این «همه» پناهجو بود. در اواسط آگوست ۲۰۱۵ وزیر داخلی آلمان از حزب حاکم دموکرات مسیحی اعلام کرد: «آلمان توانایی پذیرش این تعداد پناهجو را ندارد و این تعداد برای آلمان زیاد است» (۲) و در ادامه درخواست کرده بود که «اروپا باید با همبستگی بیشتری این پناهجویان را در کشورهای مختلف اتحادیه‌ی اروپا تقسیم کند.» (۲) در واقع عدد تخمینی ۸۰۰ هزار نه برای توضیح سیاست‌های پذیرش پناهجویان و سهل کردن قوانین مربوط به آن بلکه بیشتر در جهت توضیح قوانینی بود که هم‌اکنون در آلمان در حال تصویب شدن هستند از جمله؛ کاهش خدمات رفاهی به پناهجویان و همین‌طور سخت‌تر کردن قوانین مربوط به پذیرش پناهندگی. (۳)

مشاهدات کلی در مورد این آمار و تغییر فضای سیاسی آلمان نسبت به مساله‌ی مواجهه با آمار رو به رشد پناهجویانی که به آلمان می‌رسند یک چیز را مشخص می‌کند و آن این‌که نهاد سیاست چه در سطح کلان و چه در سطوح و لایه‌های مختلف زیرین جامعه از اواسط تابستان ۲۰۱۵ دیگر نمی‌توانست نسبت به مساله‌ی پناهجویان به مثابه امری جانبی و فاقد اهمیت برخورد کند. در سطح کلان دولت با مساله‌ی اسکان و تغییرات اجتماعی حاصل از بیشتر شدن تعداد پناهجویان مواجه بود، و در سطح جامعه فعالین سیاسی و جامعه‌ی دگراندیش باید نسبت خود را با اتفاقی که در سطحی بزرگ‌تر در سیاست کلان کشور در حال روی دادن بود، مشخص می‌کردند. سیاست از بالا به توجیه کاستی‌های همیشگی خودش این بار در مواجهه با امری مشغول بود که با «فاجعه» خواندن آن قرار بود به شکلی مجرد (مثل فجایع طبیعی چون سیل و زلزله) مورد بررسی قرار بگیرد، درست از همین جهت بود که رقم‌های تخمینی بالای پناهجویان بدون اشاره به تفاوت‌های قانونی در بررسی پرونده‌هایشان همیشه در کنار کلماتی مثل «بحران» قرار می‌گرفت. حال اینکه این «بحران» حتی قبل از سیر صعودی میزان پناهجویان رسیده به خاک اروپا وجود داشت. از همین جهت هم بود که همیشه میان «پناهجو و پناهجو» با توجه به کشوری که از آن می‌آمد و خاستگاه سیاسی / طبقاتی‌اش فاصله‌گذاری می‌شد.

پس چه مساله‌ای وجود پناهجو و مسایل و مصائبش را اینبار تبدیل به «مساله»‌ی اصلی کرد؟ مساله این بود که «سیاستِ هراس» مدون و برنامه‌ریزی شده و ساختاری اروپا دیگر سد کاملن

مقاومی برای «کنترل» میزان بومی و غیربومی‌های اروپای مرکزی و در این جا به خصوص آلمان نبود. دیگر مرزهای هفت‌خوان رستم‌گونه‌ی طراحی شده از آغاز پروسه‌ی «فرار» تا «ماندن در صف‌های طولی گرفتن پاسخ پناهندگی و سال‌های انتظار در شرایط سخت» پاسخ‌گوی کنترل وضع نبودند. دیگر حتی جنازه‌های دفن شده در دریای مدیترانه و قوانین نژادپرستانه‌ای مثل لامپدوزا (۴) و پروژه‌های سدسازی‌ای (حفاظت از اروپا در برابر پناهجویان) مثل فرونتکس پلوس (۵) نیز پاسخ‌گوی کنترل میزان پناهجویان نبود. آمار پناهجویان رو به رشد بود و درصد زیادی از آن‌ها از مناطقی می‌آمدند که جنگ در آن‌ها با شعله‌ی اسلحه‌های آلمانی افروخته می‌شدند و فقر در آن‌ها با پروژه‌های اقتصادی اروپا افزایش می‌یافت.

از طرفی دیگر از اواسط سال ۲۰۱۲ آلمان با یک موج نسبتن متفاوت و بزرگ جنبش پناهجویی مواجه شد. جنبش پناهجویی‌ای که از کمپ دورافتاده‌ی وورتسبورگ در ایالت بایرن آلمان و اعتصاب غذای پناهجویان آن کمپ بعد از خودکشی پناهجویی به نام محمد رهسپار در ادامه‌ی خودکشی‌های زنجیره‌وار پناهجویان آغاز شد و دامنه‌اش به چادرها و اعتصابات پناهجویی در برلین کشید و در ادامه‌ی منطقی خودش جنبش‌های پناهجویی‌ای نظیر جنبش لامپدوزا و اشغال مدرسه در برلین را داشت. جنبش‌هایی که گرچه این روزها بسیار به ندرت از آن‌ها یاد می‌شود اما آن زمان مساله‌ی نسبتن قدیمی‌ی شرایط طاق‌فرسای پناهجویان در انتظار پاسخ را به یک گفتمان سیاسی تبدیل کردند. شعارهایی مثل «پناهنده‌ها خوش آمدند»، «دیوارهای اروپا باید برداشته شوند» و «همه‌ی پناهجویان حق ماندن دارند» با این که پیش از این هم سر داده می‌شدند، مشخصن به واسطه‌ی جنبش‌های پناهجویی آغاز شده از تابستان ۲۰۱۲ به گفتمان سیاسی موجود در آلمان وارد شدند و نهاد سیاست در آن زمان حتی در سطح کلان یعنی پارلمان آلمان، مجبور به پاسخگویی (هر چند سطحی، بسیار ناچیز و با روش‌های همیشگی برای از میان بردن جنبش) به اعتراضات شد.

بررسی این مساله از این جهت حائز اهمیت است که می‌تواند دو قطبی شدن فضای سیاسی آلمان در رابطه با مساله‌ی پناهجویان در شرایط فعلی را توضیح بدهد. در واقع آنچه که امروز در مقابله با سیاست‌های کلان به صورت خرد و در شکل تضاد بر سر مساله‌ی پناهجویان در سطح جامعه و در راستای زیر سؤال بردن سیاست‌های ضدپناهجویی دیده می‌شود؛ میراث جنبشی است که این

روزها کمتر از آن یاد می‌شود. بازگویی و بازخوانی این مساله این نکته را برای ما مسجل تر می‌کند که دو قطبی شدن فضای سیاسی آلمان در این روزها حاصل واکنش‌های شیمیایی بین متضادها نیست بلکه همیشه آنچه که به صورت مقاومت، هر چند مقاومتی ضعیف و ناکارآمد، در سطح جامعه دیده می‌شود ردی از تلاش جان‌گناه فرودستان و ستم‌دیده‌گان در راستای احقاق حقوق‌شان دارد. می‌توان در همین راستا به افزایش میزان حمله‌های راسیستی به اقامت‌گاه‌های پناهجویی اشاره کرد. بر اساس آمار اعلام شده توسط منابع رسمی در آلمان میزان حملات راسیستی به پناهجویان تا پایان آگوست ۲۰۱۵، ۳۴۰ مورد اعلام شده که این رقم در مقایسه با میزان این حملات در کل سال ۲۰۱۴ دو برابر بوده است. (۶) این مساله را نیز نمی‌توان مجرد و بدون در نظر گرفتن فضای سیاسی موجود نسبت به پناهجویان بررسی کرد. در شرایطی که بلندگوهای رسمی بیش از یک دهه است که این بار به شکلی نوین خارجی‌ها را به دو بخش «خوب» و «بد» تقسیم کرده‌اند و در قسمت خوب‌ها خارجی‌های اروپایی، غیرمسلمان، ادغام شده، و از لحاظ اقتصادی با منطق سرمایه‌داری «کارآمد» را جا داده‌اند و در قسمت بد‌ها پناهجویان جنگ‌زده و فقرزده‌ی غالبین آفریقایی، خاورمیانه‌ای و همین‌طور مسلمانان به احتمال قریب ادغام‌نشده‌ی را، افزایش حملات راسیستی و گسترش یافتن گفتمان‌های ضدپناهجویی، اغلب در قالبی ضد اسلام، تنها یکی از اثرات جانبی این گفتمان‌ها در سطح کلان است. اما سیاست‌مداران در این مدت تنها به جانبی بودن اثر این گفتمان‌ها در فضای سیاسی و در بازنمایی تروریستی‌اش علیه پناهجویان اکتفا نکرده‌اند و بارها برای توضیح قوانین سختگیرانه‌ی پیشنهادی در حال وضع خود به افزایش این حملات و از بین رفتن «تعادل» فضای سیاسی در سطح جامعه اشاره کرده‌اند.

پس در این میان باید فریاد زد که نه، در آنجا که تصویر خوب از آلمان در مواجهه با «سیل پناهجویان» ساخته شده است نیز آوارهی امروزی از خاک سوریه و اریتره مفاهیمی یکسان نیستند. آوارهی کوزوویی اصلن به عنوان آواره به رسمیت شناخته نمی‌شود. دلایل فرار این آواره‌ها هرگز به درستی بررسی نمی‌شوند. چرا که اگر مبنای بررسی پرونده‌های پناهجویان واقعن دلایل فرار قرار بگیرد حتی در کوزوووی امروز و پس از جنگ هم ردپای همراهی اروپای مرکزی با مافیای ضد مردمی در حکومت دیده می‌شود. منطق نابرابری تا در هم نوردیدن مرز نام‌آواره به اقتضای جغرافیا و خاستگاه سیاسی، اجتماعی و طبقاتی‌ای که از آن می‌آید، نفوذ کرده است. آوارهی عراقی امروز

از ما می پرسد؛ با اینکه کشور او بیش از یک دهه و پس از حمله‌ی آمریکا به عراق ناآرام است؛ چرا سوریه در اولویت قرار گرفته است؟ چه کسی می خواهد میزان آوارگی این ها را با هم مقایسه کند و به یک سوری بگوید تو آواره تر از یک افغانستانی هستی؟ وقتی آلمان در اواسط تابستان ۲۰۱۵ اعلام کرد که قانون دوبرلین برای آوارگان سوری ای که به آلمان برسند تا اطلاع ثانوی صدق نمی کند در واقع با یک تیر دو نشان زد. هم نام خودش را به عنوان کشور میزبان در برابر آوارگان جازد و با رقم هشتصد هزار نفر آنقدر بازی کرد که همه‌ی دنیا مشغول کف زدن برایش بشوند و هم به آوارگان اعلام کرد که آواره با آواره برابر نیست چنانچه هرگز اینطور نبوده است. این یک مسابقه است. من لحظه‌ای مرزهای سیم خاردار کشیده شده‌ام با دریای مدیترانه و قوانین دوبرلین را باز می‌کنم و تو تا می‌توانی بدو. خودت را سوری جا بزنی. اگر عرب نیستی که بتوانی خودت را سوری جا بزنی به من مربوط نیست. اگر من فهمیدم که تو یک عرب غیر سوری هستی و خودت را سوری جازده‌ای، از من سواستفاده کرده‌ای. اگر از روی رنگ پوستت معلوم می‌شود که سوری نیستی هم باز به من مربوط نیست. من آلمان خوب و میزبان هستم اما نه آنقدر که همه‌ی شما را جا بدهم. همیشه اولویتی هست برای کنترل میزان شما، این بار قرعه به نام آواره‌ی سوری افتاده است. من اما آلمان خوب و میزبان هستم.

از طرفی دیگر کارکرد عدد هشتصد هزار در سطحی دیگر توجیه «ایجاد وضعیت اضطراری» نیز بود. حالا دیگر آوارگان از سطح حاشیه‌ی شهرها، جایی که قرار بودند ننگه داشته شوند تا دیده نشوند، به متن شهرها و راه‌آهن‌ها کشیده شده‌اند. جایی که همه ببینند آلمان چقدر با «موج پناهجویی» مواجه است و چقدر حق دارد که برای این همه پناهجو جا و آب و غذا نداشته باشد.

اینطور بود که مسئولیت سیاسی اسکان و تأمین غذایی آوارگان و پناهجویان ثبت نام شده و نشده به گردن بخشی از جامعه افتاد که دیگر با توجه به گفتمان‌های حاصل از جنبش پناهجویی و همینطور حساسیت سیاسی مساله با توجه به رشد افراطی و همینطور رشد میزان پناهجویان نمی‌توانست بی‌توجه بماند. اما در عین حال مساله قرار نبود دوباره به جنبشی سیاسی در ادامه‌ی ۲۰۱۲ بکشد پس پای خیریه‌ها به میان آمد. منطقی که سرمایه‌داری همیشه در جواب به بحران‌هایی که خودش تولید می‌کند به عنوان آلترناتیو فعالیت سیاسی جا می‌زند (با من و بحران‌هایم به طور ریشه‌ای مبارزه نکن بلکه به خیریه‌ها برو و درد را با مسکن آرام کن). موج خوش آمدگویی‌های



بی‌واسطه و بدون اعتراض سیاسی شروع شد. موج نمایش خوب‌ها در برابر بدها، موج نشان دادن این که ما «راسیست نیستیم» و در این میان مساله‌ی پناهجو به حاشیه‌ی «زیاد بودن کمک‌های مردمی» - دروغ بزرگی که دولت و رسانه‌ها به آن دامن زدند - و ستایش از جامعه‌ی آلمان رفت. کار از ستایش خوبی مردم آلمان گذشت و به مادر ترزا خواندن مرکل هم کشید. تاچر نوین اروپا یک‌شبه تبدیل به مادر ترزا شد و خیریه‌ها در نبود جنبش سیاسی مستقلی که تضادهای سیاسی حاصل از سیاست‌های اروپا در مناطق جنگ‌زده و فقرزده را در رابطه با آوارگان همان مناطق برجسته کند، با برجسته کردن میزان کمک‌های مردمی و در ادامه‌ی آن رسانه‌ها و دولت با نشان دادن آلمان خوب در برابر آواره‌ی بی‌چیز، همه چیز را غیرسیاسی کردند. پیشینه‌ی سیاسی مساله‌ی پناهجویان به حاشیه رفت و مرکل و دولت آلمان که خود از مهمترین قانون‌گذاران اتحادیه‌ی اروپا و همین‌طور از مسئولین درجه‌ی اول وضع آوارگان از شروع جنگ و فقر تا دریای مدیترانه و مجارستان هستند، تبدیل به منجیان بزرگ عالم شدند. کار به سلفی گرفتن خیریه‌ها با غذاهایی که توسط کمک‌های مردمی جمع می‌شدند رسید و سمل همین کار هم سلفی معروف مرکل با یک پناهجو بود یعنی ابژه کردن پناهجو تا سرحد ممکن در وضعیت اسفناکی که برایش درست کرده‌اند.

همه‌ی ما تصویر آن روزنامه‌نگار مجار که پا جلوی پای یک آواره انداخت و البته که اخراج شد را به خاطر داریم. اینجا جایی است که راسیسم و استثمار اروپا خودش را در یک «چهره» می‌بیند و همه در برابر این چهره از خود «انزجار» نشان می‌دهند اما سؤال اصلی همچنان باقی است. بین سیاست‌های اروپا به رهبری آلمان در دریای مدیترانه، در خاک مجارستان و یونان، در صف‌های طولیل فرسایشی ثبت‌نام پناهجویان و آن روزنامه‌نگار مجار چه تفاوت عمده‌ای نهفته است؟ آیا آلمان در مجارستان، در جایی که مرزها به دستور او باز و بسته می‌شوند، در دریای مدیترانه در جایی که با سیاست‌های او کمک‌ها به پناهجویان در حال غرق شدن به شدت افت می‌کند، در اقامتگاه‌های پناهجویی جایی که پناهجویان در راه‌پله‌ها هم می‌خوابند و در مرحله‌ی دیپورت جایی که بازداشت می‌شوند و به کشورهای حوزه‌ی بالکان یا کشورهای مشمول قوانین دوبلین برگرداننده می‌شوند کاری غیر از کار آن روزنامه‌نگار مجار می‌کند؟ آیا ما با چیزی غیر از پایی که جلوی آواره قرار می‌گیرد تا بیفتد و به مقصدش (یک زندگی کمی آرام‌تر) نرسد مواجه هستیم؟

پانوشته‌ها:

۱ اینجا و اینجا

۲ اینجا

۳ اینجا

۴ اینجا

۵ اینجا

۶ اینجا

منجانیغ  
Manjanigh

